

فرهنگ عامه و مردم‌شناسی جزایر ایرانی و کرانه‌های خلیج فارس

یعقوب غفاری

موقعیت خلیج فارس

وسعت خلیج فارس قریب دویست و چهل هزار کیلومتر مربع است و جزو دریاهای کم عمق بشمار می‌رود. عمیق‌ترین نقطه آن نزدیک رأس مستند به ۱۸۲ متر می‌رسد ولی در سایر نقاط آن از ۴۰ تا ۵۹ متر تجاوز نمی‌کند. طول خلیج فارس از دهانه کارون تا ساحل عمان قریب هشت‌صد کیلومتر و عرض آن از ۱۸۰ تا ۲۵۰ کیلومتر تغییر می‌کند. باریک‌ترین نقاط آن در تنگه هرمز ۵۳ کیلومتر است. در دیواره شمالی و شمال شرقی به ساحل ایران محدود می‌شود و در دیواره شمالی اروندرود بدان می‌ریزد و در مسافت کمی از گوشۀ شمال غربی آن کشور عراق واقع شده است و بقیه زاویه شمال غربی کشور کویت را اشغال نموده است. خلیج فارس از مشرق به تنگه هرمز و از طرف جنوب به ساحل شیخ‌نشینهای هفتگانه ... و خاک قطر و عربستان سعودی محدود است. خلیج فارس به خاطر اینکه در گذشته و حال معبر تجاری شرق و غرب بوده و خصوصاً از لحاظ اهمیتی که این خلیج در حفظ موقعیت هندوستان داشته، همواره مطمح نظر دول بزرگ جهان بوده و جزایر این خلیج از لحاظ تأثیری که در روشن کردن وضعیت آبهای ساحلی کشورهای ساحلی خلیج فارس دارد، بسیار مهم و قابل توجه است.^۱



خلیج فارس از زمانهای قدیم مورد توجه بوده و از روی کتبیه‌های مکشوفه معلوم می‌شود، فنیقیها و اقوام دیگر پیش از آنها در خلیج فارس تجارت می‌کردند، بعد از آنها به دست بابلیها و سپس ایرانیها افتاد و داریوش هخامنشی اسکیلاکس را مأمور سیاحت و تهیه سفرنامه در خلیج فارس نمود اما این سیاحت‌نامه به دست ما نرسیده است. در سال ۱۴۹۷ میلادی واسکو دوگامای پرتقالی از لیسبن به هندوستان رسید و یکسال بعد به وطن خود بازگشت. در سال ۱۵۰۶ میلادی آلبوک کرک به مشرق آمد و خود را به خلیج فارس رساند و پس از تسخیر مسقط به هرمز حمله برد و آن را تصرف کرد. مدتی بعد ترکهای عثمانی به رقابت با پرتقالیها پرداختند اما کاری از پیش نبردند. در سال ۱۵۸۷ که شاه عباس به سلطنت رسید، چون تسلط پرتقالیها را بر خلاف منافع ایران می‌دانست، با ایجاد رابطه با پادشاه انگلیس که در صدد دستیابی به هندوستان بود دست پرتقالیها را کوتاه ساخت. در سال ۱۶۲۰ نیروی ایران پرتقالیها را از بحرین و نقطه‌ای نزدیک به رأس الخیمه بیرون کردند و در اوخر همین سال پرتقالیها از ورود تجار انگلیسی به خاک جاسک مخالفت کردند و در نتیجه جنگ شدیدی میان آنها درگرفت که با شکست پرتقالیها پایان یافت. و سرانجام در ۲۳ آوریل ۱۶۲۲ پرتقالیها تسليم شدند و پرچم پرتقال که مدت سه قرن بر فراز هرمز در اهتزاز بود به پایین کشیده شد. بعد از مدتی تمام سواحل خلیج فارس از بلوچستان تا وسط شط العرب به ایران برگشت و از آن تاریخ تاکنون این نقاط همچنان در تصرف ایران است. اما انگلیسیها جای پای محکمی در بحرین برای خود به دست آورده ولی عمل آنها برخلاف مفاد صریح فصل سوم عهدنامه ۱۲۲۹ دولتين ایران و انگلیس بود. (یعنی فصل ۱۲ عهدنامه سال ۱۳۲۷ ق)^۲

بعد از این مقدمه طولانی اما ضروری برمی‌گردیم سر اصل مطلب:

در میان دوران سوم زمین‌شناسی، شبه جزیره هندوستان، نخست به جانب خاور دور، سپس به سوی شمال بالا رفت و بر اثر این جنبش‌ها در دنباله شکاف عمان، دریای پارس پیدا شد، دریای پارس در آغاز بسی پهناور و گستردتر بوده است، بخش‌های جلگه‌های برآذجان، بهبهان، خوزستان، تا کوههای زاگرس تا پایان دوره سوم زمین‌شناسی در زیر آب بوده است. داشتمندان بیشتر بر این باورند که از آغاز دوره تاریخ یعنی سه هزار سال پیش از میلاد سواحل خلیج فارس



در حدود ۲۰۰ کیلومتر بالاتر از کرانه‌های امروز و در شمال ساحل کنونی در خاک ایران بوده است. آنچه باید بدان بی‌گمان بود این است که از کهن‌ترین روزگار تاکنون، مردم دشتستان با هر گروه قومی از یک سو بر کران دریایی پارس و از سوی دیگر پشت کوههای بستر زاگرس در این دشت گستردۀ می‌زیسته‌اند.^۳

از متنهای الیه شمالي دهانه خلیج فارس که نخلستانهای بارور خوزستان بر آن سایه افکنده و جزیره هنگام، لارک، قشم، هرمز، سواحل لارستان، بوشهر، کوه گیلویه [و بویراحمد، ممسنی، دشتی، دیرستان، تنگستان، میناب و بهبهان قیافه مردم، آداب، اطوار، سنن، فولکلور، فرهنگ و زبانهای [گویشهای] محلی آنها نمایان‌کننده قومیت ایرانی ... و زبان فارسی است.

در جزیره لارک ساکنین آن با گویشی سخن می‌گویند که از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت ساکنین عرب زبان آن جزیره که در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار نظر به ارتباط امامان مسقط با دریار ایران و سهولت درآمد و رفت و آسایش زندگانی در این جزیره از دوبی و مسقط به آنجا آمده‌اند و دودمان آنها اکنون باقی مانده‌اند که این دسته مردم مفردات عربی را تحت تأثیر محیط با دستور زبان فارسی صحبت می‌کنند. دسته دوم ایرانیان بومی ساکن این جزیره هستند که زبان محلی آنها با همه محدودیت و کمی وسعت بازمانده زبانهای محلی سواحل خلیج فارس است و ارتباط و تشابه عمیقی با گویش فیشوری یا پشوری که در حدود سیصد کیلومتر از ساحل خلیج فارس دور و دهی از دهات بلوک خنج لارستان است دارد.

... تصریف فعل و قواعد صرف افعال و پسوندها و ضمائر در اغلب گویشهای خلیج فارس تقریباً نزدیک به دستور زبان فارسی فصیح یا عین آن دستور است. اصولاً گویشهای خلیج فارس را به دو دسته عمده می‌توان تقسیم کرد: اوّل گویشهای خوزستانی متأثر از گویشهای لری و کردی. دوم گویشهای فارسی متأثر از بلوچی. گویش خوزستانی که شاخص آن گویش دزفولی است. آقای اون والا از زرتشیان هندی کتابی به زبان انگلیسی در خصوص گویش دزفولی و سایر گویشهای خوزستان ... انتشار داده است. یکی از انواع فرهنگ عامیانه دوبیتی و ترانه‌هایی است که مردم روستا و عشایر بدانها... مترنم می‌باشند بدون آنکه بدانند گوینده و سراینده آن کیست.



خوب‌بختانه در سالهای اخیر توسط پژوهشگران ایرانی کتب متعددی درباره تاریخ، فرهنگ و آداب و رسوم بویژه گویش ساکنین جزایر و بنادر در خلیج فارس و شهرستانهای خوزستان، فارس، بوشهر و کهگیلویه و بویر احمد منتشر گردیده است.

دکتر اقتداری می‌نویسد: گویش دزفولی همان گویش شوستری است که از گویش سومی که شاخه‌ای از کردی است متأثر شده است. گویش شوستری باقی‌مانده زبان خوزی است که در عصر ساسانی یکی از سه زبان معروف آن عصر بود: دری، پهلوی و خوزی.

گویشهای فارسی را که به گویشهای برستانی، دشتی، مینابی، لاری، پشوری، اوzi، گراشی، بستکی و قشمی می‌توان تقسیم کرد. اولاً ارتباط کاملاً مشهود آنها با گویشهای شمال سرزمین فارسی مانند گویش لری فارسی، سیوندی آشکار است. ثانیاً از نفوذ گویشهای بلوجی و شبانکارهای قدیم به گویش سغدی- ایجی که خود از متفرعات گویش شبانکارهای عصر اتابکان فارس بوده برکنار نمانده است.^۴

... بی‌شک مطالعه هر کدام از این گویشها تحقیقات چندین ساله و مطالعات ممتدی با نشر کتابهای عدیده لازم دارد. کسانی که راجع به گویش سواحل خلیج‌فارس تحقیقاتی کرده‌اند ... عبارتند از:

۱- اسکارمان آلمانی، ۲- گایر آلمانی، ۳- راما‌سکویچ روسی، ۴- پروفسور ولادیمیر مینورسکی تبعه انگلیس، ۵- گرشویچ انگلیسی که مطالعه وی در گویش بشاغردنی به گویش سواحل خلیج فارس مربوط شده است، ۶- نیکلاراس مستشرق فقید که اصلاً روسی و تبعه ایران بود. محقق است که گویشهای سواحل خلیج‌فارس و جزایر آن بازمانده گویشها و زبانهای شبانکارهای- بلوجی، کردی و ترکمنی است و مفردات انگلیسی، هلندی، پرتغالی، هندی، عربی و ترکی در آنها دیده می‌شود اما استخوان‌بندی و ریشه آنها فارسی است. بعلاوه به سبب ارتباط قدیم و پردازه‌ای که مردم این منطقه با نقاط عرب‌نشین سواحل جنوبی خلیج فارس و شبه جزیره عربستان و هندوستان و همچنین سواحل آفریقا و شرق اقصی داشته‌اند، لغات عربی، هندی، زنگباری، حبسی و آفریقایی در گویشهای ساکنین جزایر خلیج فارس بیشتر وجود دارد.



رقص چوبی و دستمال بازی یک نوع رقص دسته‌جمعی ایرانی است اما زارگیری که به معنی افسون کردن و جنگیری است از سیاهان آفریقا به سواحل خلیج فارس آمده و فقط میان سیاهان جنوب متداول است.^۵

... ضمایر در تمام گویش‌های سواحل و جزایر خلیج فارس مانند زبان پهلوی است. در گروه گویش‌های لارستانی منشعب از دسته دوم گویش‌های فارسی یعنی گویش مردم آن قسمت از سواحل خلیج فارس که حد جنوبی لارستان است و جزایر مجاور آن و قشم و آبادیهای آن ضمایر فاعلی عبارتند از:

م ma تو to ان يا آن en (من. تو و او) و (ما-شما-ایشان) اما amā شما šomā اشو ešuā يا انيا anayā يا

در گویش‌های بندر عباس و میناب و جزایر آن ضمایر فاعلی عبارتند از:

ما mā	من me
-------	-------

شما soma	تو (تو)
----------	---------

يون yon	يه (او)
---------	---------

... برای نمونه از مصدر خوابیدن ماضی مطلق در گویش مردم لار و لنگه و گویش مردم بندر

Abbas و هرمز و میناب را ذکر می کنیم:

من خوابیدم	در گویش لارستانی
------------	------------------

مه ختم	تو خوابید
--------	-----------

to xahesh	او خوابید
-----------	-----------

em xat	ما خوابیدیم
--------	-------------

amā xatom	شما خوابیدید
-----------	--------------

شما ختی	ایشان خوابیدند
---------	----------------

ashu xaten	در گویش هرمزگان و هرمز و میناب
------------	--------------------------------

me xotem	من خوابیدم
----------	------------



تو خوتی	to xoti	تو خوابیدی
او خوت	ye xot	او خوابید
ما خوتیم	mā xotim	ما خوابیدیم
شما خوتیدید	šom xoti	شما خوابیدید
ایشان خوابیدند	yon xoten	ایشان خوابیدند

در گویشها تبدیل ذال به دال مانند زبان عهد رودکی و زبان امروزی فارس و «ژ» و «پ» و «چ» بطور فراوان در گویش‌های ساحل خلیج فارس و همچنین وجود «خ» و عدم تغییر آن به «ز» یا به «ش» مانند دوختم به معنی دوشیدن و تبدیل «ش» به «س» مانند دوسیکده به معنی دوشیدن است. (دو ریشه‌ای بودن برخی از افعال در زیان فارسی فصیح بعد از اسلام بواسطه اختلاط گویش‌های شمالی و جنوبی پیش آمده است. مثلاً در یک گویش تمام مشتقات را از ریشه (دوختن) می‌گرفته‌اند و در گویش دیگر از ریشه «دوزیدن» اما فارسی کنونی بواسطه اختلاط دو گویش برخی را از این و برخی را از آن می‌سازند).^۶

... دویتی و ترانه‌های دزفولی، لری (کهگیلویه و بویر احمد، ممسنی) بوشهری، خورموجی، لاری، جهرمی، مینابی، چاه بهاری، و همچنین مثالهای متداول و مصطلح گویش‌های محلی مردم این سامان معرف طرز فکر و اندیشه و خصوصیات روحی و اخلاقی و بیم و امید و آرزوها و انتظار و ترس و شوق و خشم و محبت و سایر تعلقات و عواطف گویندگان آنهاست. مثالهای گویش ساحل خلیج فارس شاخ و برگهای درخت کهن زبان فارسی و ادبیات و اندیشه قوم ایرانی است. گرچه از منتهی‌الیه شمالی دهانه خلیج فارس و جزایر هنگام‌لارک، قشم، هرمز، بوشهر، میناب، دشتی، سواحل لارستان، کهگیلویه و بویر احمد، دیرستان، تنگستان، ممسنی و بهبهان، آداب و رسوم، فولکلور، فرهنگ و گویش آنها دارای مشترکات فراوانی هستند، با کمی دقت به محیط مختلف زندگی آنان که سه اقلیم: کوهستانی، دشت و دریا می‌باشد؛ در می‌باییم که گویش و فرهنگ و ادبیات آنها دارای سه ویژگی بارز به این شرح می‌باشد:

الف- رزمی مربوط به ساکنین دامنه کوهستانی جنوب؛



ب- حزنی مربوط به ساکنان بنادر و سواحل خلیج فارس؛

ج- بزمی مربوط به ساکنین جزایر خلیج فارس بویژه کیش.

ادبیات و فرهنگ مردم بومی کهگیلویه و بویر احمد که در دامنه‌های زاگرس زندگی می‌کنند، حاکی از رزم و جنگجویی است اما هم‌زمان با تشکیل حکومت مرکزی سلسله پهلوی و تشکیل ارتش به شیوه جدید و سرکوبی مردم ایلات کهگیلویه و بویر احمد و اجرای اصلاحات ارضی و اعدام سران ایلات، سرودن و زمزمه اشعار غم‌انگیز کم کم متداول گردید و از آن زمان به بعد حتی اشعار فایز دشتستانی به ادبیات این دیار راه یافت و مردم برای تسکین دل دردمند خود آن را زمزمه می‌کردند.

اینک نمونه‌ای از اشعار رزمی مردم کهگیلویه و بویر احمد قبل از اصلاحات ارضی ۱۳۴۲

فرض لا هف ساله بی نه کند دندون dendun farzelā hafsāla bi nakande

ورکشی پایی سه تیرزی زیر بالون varkaši pāyei setir zei zire bālun

هر چه دارم قربونت غیر از تفنگم harče dārom qorbunet qeiraz tofangom

ور دارم چربش کنم سی روز تنگم vardārom čarbeš konom si ruze tangom

ده تیرته پولادی و کول راسم dahtir tahpulādi vakule rāsom

درجی سر هنگینه و م دان نخاسم darajei sarhangina vam dān naxāsom

بزنی تا بزنیم کار با خدایه bezani tā bezanim kār bā xodāya

مرد حوب سی کشته نو مش و جایه ۱merde xub si koštane numeš vajāya

و اما یک بیت شعر بعد از اسکان اجباری:^۷

او مده من بیراحمد مامور دولت oumade mene beirahmad mahmūr dowlat

^۸ bordene bernowyala āx tāqeumat

در بعضی از جزایر خلیج فارس، مانند قشم و به ویژه کیش ترکیب جمعیت و ساختار اقتصادی و فرهنگی آنچنان فرو پاشیده است که هر تازهواردی به این جزیره خود را بیگانه احساس می‌کند. زیرا نه تنها خبری از آداب و رسوم و فرهنگ پسندیده مردم سایر شهرهای دور و نزدیک ایران به چشم نمی‌خورد بلکه دو نوع زندگی کاملاً متفاوت که فاصله آنها حداقل غنا و



محرومیت می‌باشد مشاهده می‌شود. ثروتمندان و افراد خوش‌گذران شهرهای مختلف که صاحبان اصلی ویلاها و کاخهای جزایر هستند هر وقت اراده کنند با هوایپما به جزیره پرواز می‌کنند و با در اختیار داشتن تمام وسایل تفریحی و خوش‌گذرانی مدتی را خوش می‌گذراند و بازمی‌گردند. در مقابل این اقلیت، اکثریت محروم اطراف جزیره هستند که در فقر و محرومیت شدید بسر می‌برند و زندگی آنها اقوام عقب مانده تاریخی را بیاد می‌آورند. بنابراین نه از اقلیت خوش‌گذران و به اصطلاح بی‌درد انتظار دلسوزی و دفاع از آب و خاک می‌رود و نه از اکثریت محروم ساکن جزایر کاری بسود کشور ساخته است. لذا در گذشته و حال بیشترین دفاع در مقابل حمله بیگانگان و دشمنان به عهده ساحل‌نشینان و ساکنین دامنه‌های جنوبی رشته کوههای مشرف به خلیج فارس بوده است. ادبیات و موسیقی گذشته ساکنین بنادر خلیج فارس و دامنه جنوبی کوههای زاگرس حاکی از شکستها و پیروزیهای آنان می‌باشد.

چند دویتی از دویتی سرایان جنوب:

غم و اندوه من از حد فزون بود	فلک از جور تو دل پر ز خون بود
زنگام تولد تا کنون بود	نه اکنون است ظلمش با رفایز
نهد از مهر بر زانو سر من	اگر هنگام مردن دلبر من
بسا آسان رود جان از تن من	بگیرد یار فایز را در آغوش
خدایا این سفر کی می‌کنم طی	سفر در پیش، فکر یار در پی
خداؤندا به منزل کی رسم، کی؟	رود فایز ولی شوقش کشید پس

شعری جدید از عبدالمجید زنگویی «شور شروع»

دلم بگرفته از آفات

دوایی، چاره‌ای، آبی، نوایی، بارش از مهر

می‌باید

که زنگار دل از غمهای دیرین پاک گرداند.

دلا محزون درد آلد



به دشت کوه ساران فایزت دریاب
که آبی بر بلندای لهیب غصه افشدند
دلا: سر در گم دشت وسیع نا هماهنگی
به زیر گوش معشوق پری پیکر
نمی بینی، دگر «برق گوشواره»
که بر جانت شراره عشق اندازد
و کوه طور
تجلى گاه راز عاشق و معشوق
تهی از آتش عشق است و
سراب غم گرفته، مرزع آمال دلهامان
بخوان ای دوست!
بخوان تا ناله جاری گردد از خار
بغان از خار
بخوان تا لاله جوشد از دل سنگین، سنگستان و شورستان
برای نخلهای تشنه در صحرای دشتستان ...
گویش و ادبیات لیراوی، فرهنگ مردم دیلم و لیراوی
اشعار کاظم شادی(علی سلیمانی) به گویش لیراوی دیلمی

خوش آن روزی که ما هم روزگاری داشتیم	گله میشی و مشکی و ملاری ^۹ داشتیم
جملگی ما مردم این سرزمین پر غرور	خارج از موز بلوکم اعتباری داشتیم
بد زبونی یادمه در خاک لیراوی نبید ^{۱۰}	حرف تندی اتفاقی گه گداری ^{۱۱} داشتیم
موقع بهر زمینل ^{۱۲} در کنار تنبتا ^{۱۳}	اختلافی بر سر گوشه کناری داشتیم
یادمه هنگام شادی یا که هنگام عزا	در میون مردمون ارزنده کاری داشتیم
حرمت خان و رعیت بید ^{۱۴} اما جابجا	بهر دعوت کردن مردم سواری داشتیم
معدلی ^{۱۵} خان خان خانل بی اما پیش از او	خان آغاز ^{۱۶} را در آن برج حصاری داشتیم
یادمه سربازگیری زور بی در این دیار	زین سبب هم در ولائل ^{۱۷} ما قراری داشتیم



دو بیتی از علی کرم خلیفه زاده ساکن روستای بابا حسنی لیراوی.
 عجب اخبار بد بر من تو دادی
 دل آسوده ام آتش نهادی
 جگر خون و کمر را اشکاندی
 تو حرف راست گفتی «آه دل» را

شعر دوازده امام شوقی، شاعر طنزگوی کهگیلویه‌ای
 اول از حمد خداشن که به ذاتی غلطی نی
 دویم از نوم محمد که شفیع امتأشن
 یه علی شن که ولی شن
 یه امام اولی شن
 و پس عم نبی شن
 دوپس دوت محمد که حسن بی و حسین بی
 پس بیمار حسین که اسیر کنکاشن

عابدین آن پس بیمار حسین
 که ا دنیا دلکی یه پتکی شاد نه و بی
 یه دوتا باقر و جعفر
 و یکی موسی کاظم
 یه کی شن که علی موسی رضا شن
 یه نقی شن یه نقی شن
 یه امام عسکری شن
 یه دگه هودی و مهدی حضرت صاحب زمان
 که امام حی صاحب زمان
 همشو بو و پسندی که تفویش ای نی^{۱۸}



شوقی شعری هم در هجو نصیر الملک شیرازی حاکم کهگیلویه و بویراحمد سوده است:

چه بلی بی که سر ملته امی بعد صد سال خر گزه امی
 بخت بد بین که بلا آری بلا بلا و درد فقط ته شهرمان
 بهبهو طالع و بختش دگه نی بعد اوشه که خر گزه امی

وی همچنین شعری در باره سید اسماعیل بهبهانی گفته است:

سادات مکرم و معظم	الطا ف شما مزید بادا
اولاد علی اگر شمایید	حق با طرف یزید بادا ^{۱۹}

شعر سی چنه (برای چیست)؟

زندگی می خوام بپیچه^{۲۰}، ابر و بارون سی چنه
 دل خوشی برام نمونده، خیش و کاپون^{۲۱} سی چنه
 پرنده های نخلستان پاک همگی رفتن گه
 پرنده ها وقتی که رفتن، سنجاقک سی چنه
 پرنده ها پاک بی صدا، دراج و کبک سوت و کور
 یک تیهو پیدانمی شه، نی انبان سی چنه
 سر کمر^{۲۲} وقتی که رفتم، چه صفا بود تو کمر
 تو کمر هیچی نمونده، باد هیرون^{۲۳} سی چنه
 آن زمان و گله گاوش یک زمانی بود و بس
 حالا که یک دونه نیست، (پس) چاس^{۲۴} گاوبان سی چنه
 نه کله غور و نه زنگل که کله غور^{۲۵} بکنم
 دشت، پر گل که نباد، بس بیابون سی چنه
 نام شبدر سی^{۲۶} بره، یک نام بی مسما است
 شبدران وقتی نباشه، دار و گزها سی چنه



دل دیوانه شده و خشکه می رقصه شب و روز
 ظرف پرخون مرا گوید، عمر پرخون سی چنه
 آسیاب های آبی خراب شده اند همه پاک
 غزم و دستک و چپو و^{۲۷} لwoo ابون^{۲۸} سی چنه
 یک کوهی ابر که کی می آد، یک قطره بارون می زنه
 سیل و بارون که نباد، اشترد رنگون^{۲۹} سی چنه
 ناودان ما یک عمر تشنه و، زمین می خنده که:
 حالا که آبم نمی دی، د هن خندون سی چنه
 دی، پریروز تو مُختون^{۳۰} دو سه گرد^{۳۱} شکسته بود
 یک نفر نیست که بگه: این همه توفان سی چنه
 نون خور مندو^{۳۲} بدیخت نه یکی نه ده تا است
 این همه شر تو یقه‌ی آدم بدیخت سی چنه
 سوره زار دور و لات^{۳۳}، کاکل و منگک^{۳۴} زر آن
 کنده آن سوی رود، قلعه ویرون سی چنه
 این مو می خوام بدونم حالا که نون دیگه نیست
 این دهن این بزرگی، با چهل تا دندون سی چنه
 یک کسی پیدانمی شه، اینو برام حل بکنه
 پای برهنه و شکم گشنه، جان جانان سی چنه
 رادیو و ضبط و گرام دستکاری ژاپونی هاست
 فیس و ژست گرفتن محمد مجنوون سی چنه
 پیش دکتر که می ری ترانفهمه چه می گی
 می خوام که هرگز بفهمه، پس که زینون^{۳۵} سی چنه^{۳۶}

si čene

zindegī mi xām bepiče owr bārun si čene
 dil xeši simo ne monde, xiš o kāpun si čene



har če bande tu moxal bi,pāk raftan koh
bāndayl waxti ke raftan,aspesaytun si čene
bāndayl pāk bi sedā,dorrāj o kokar sut o kur
ye tehi paydā ne wimu,nay o hambun si čene
sir kimar waxti be raftom,če sefā bi tu kimar
tu kimar hiči ne monde,bād hirun si čene?
uso ke ye gal gā bi,ye zimani bi o bas?
iso ke ye gā diye ni,čās e gābun si čene
ne kola qur o ne zangal,ke kolaqur be konom
dast por gol ken nebu,bas o biyābun si čene
num e šodar si bire,ye num-e bi mosamoye
šoderal waxti ke nisen dar o gizdun si čene
dil kilu wawide wo xoške miraqse šow wo ruz
darf por xin mi guwe wam,omr por xin si čene
asiyuwal bi ow pāk xirāw widene
qozom,dastak,čapow voluawbun si čene
kohi owr ke miyā,ye čakke bārun mi zene
sil o bārun ke ne bu,oštōr dirangun si čene
nog e ma ye omr tišneye wo zimin mi xande ke
iso ke owam ne mi di,čile xandun si čene
dig perigal tu dimiti do se gurd eškesewi
ye ki ni waš beguwe:Iheme tifun si čene
nun xar mondu we badwaxt ne yeki ne dahtāye
iheme šar tu xere ādam bi nun si čene
šiwax dor wilāt kākol o mangag zeriše
čital outāy ru,qaleye wirin si čene
imi xoyom yen bodunom iso ke nun diye ni
ye kap we igoti bā čeltč dandun si čene
ye kesi paydā ne wimu yen sim hal bekone
poy petiyo kom gosne,jane janun si čene
rādiyu zabit o gram dastkāri jābuniye
fis o jist giriftan mahmad majnun si čene
war doctor ke miray wat ne mi fahme če migi
mi xam harges be fahme,ne pe zenyuun si čene



مراسم عروسی

بزم عروسی و یزله‌گری

... «یزله» به معنی رقص و پایکوبی تزام با همخوانی گروهی است. «یزله» و «یزله‌گری» نیز ویژگی خاص خود را دارد، فقط یک نفر می‌خواند و دیگران با کف زدن‌های مرتب و آهنگین خود، همان بند اول شعر یا موضوع خاص دیگر که از زبان یزله‌گر بیان می‌شود پاسخ می‌گویند، و «یزله‌گر» همیشه «یزله» را چنین آغازیدن می‌کند:

... هل الیوس هل یوسا

یزله‌گران: هل الیوس هل یوسا

یزله‌گر: جهاز او مد نف دزا

یزله‌گران: هل الیوس ...

یزله‌گر: ای جاکشی شکر ڏزا

یزله‌گران: هل الیوس ...

یزله‌گر: کی گفته زن کنی

یزله‌گران: هل الیوس ...

یزله‌گر: خودت اسیر غم کنی

... بعد از اتمام «هل الیوس» گویی، یزله‌گر موضوعات دیگری را پی می‌گیرد مثلاً:

«دیگه نمیشم به کهله» و یزله‌گران، این دفعه به جای پاسخ کامل «دیگه نمیشم به کهله» فقط قسمت آخر آن (یعنی: به کهله) را تکرار می‌کنند و همینطور (که نباید وقهه ای در گفتار خود ایجاد کند) مطالب دیگری را که با بند اول «دیگه نمیشم به کهله» جور در می‌آید سر هم بندی می‌کند.

یزله‌گر: سر کوچه رسیدم، میدون بدنه،...

و یزله‌گران با تکرار همان: سر کوچه...

... پس از کف زدن‌های فراوان و تکرار چند موضوع و خسته شدن از آن، یک مرتبه به سراغ

استعمارگر پیر می‌روند و تنفر خود را بدین گونه بیان می‌دارند:



یزله‌گر: ما کردیم اسکناس... انگلیس خونت خراب و چندین مرتبه

همه با هم: ما کردیم اسکناس...

و با یزله‌گر: شکرن، شکر بنگاله. یزله‌گر با تکرار همان.

و با یزله‌گر: چه خشن !؟

یزله‌گران: آلو نُماته

یزله‌گر: نه خش

یزله‌گران: آلو تماته

و با یزله‌گر: نا خدای هلالی، لنگر بینداز جلالی. (یزله‌گران موضوع را تکرار).

و یزله‌گر: می خوام بیشم هلیله، اُسا بلوک نه میله

(یزله‌گران همان را چند مرتبه تکرار)

و یزله‌گر: موینِ خارو دلم پوی دلتن... حلواه سفیدو

کجا منزلتن.

(یزله‌گران همان را چندین مرتبه تکرار)

یزله‌گر: سیریا، سیریا...

یزله‌گران: همپی سیاکی میا

و یزله‌گر: ول جُمبیسا، جُمبیسا

یزله‌گران: اینجا نه ویسا، جمیسا (یزله‌گر و یزله‌گران با چندین مرتبه تکرار آن)

و با یزله‌گر: شیخ سلیمون مَندوگاه. (یزله‌گران همان را تکرار...)

و با یزله‌گر: دینا دینا دینا... کاسه لیسون

یزله‌گران: جهان گشته به کام کاسه لیسون

یزله‌گران: با تکرار... دینا دینا...

یزله‌گر: و مشکی بدره اواس بریزه

یزله‌گران: با تکرار دینا دینا...

یزله‌گر: و جهان گشته به کام کاسه لیسون



در زمینهٔ ترانه‌های شاد، ترانهٔ عروسی بسیار معروف است و هنوز در هر شهر و دیاری در مجالس جشن عروسی خوانده می‌شود.

بیا بريم از اين ولايت من و تو تو دست مرا بگير و من دامن تو ای يار مبارک بادا، ايشالا
مبارک بادا

قربان بروم روشت مرغابي را آب حوض بلور و گردش ماهی را اين حياط و اون حياط
پاشين نقل و نبات

بر سر عروس و داماد پنج دری رو به قبله شرو شر آبشن مياد عروس ما بچه ساله سر
شب خوابش مياد

کوچه تنگه؟ بله عروس قشنگه؟ بله (عروس بلنده؟ بله) دست به زلفاش نزنин مرواري
بنده، بله

گل درومد از حموم سنبل درومد از حموم شاه و دوما رو بگين عروس درومد از حموم
عروسي شاهانه ايشالا مبارکش باد، عيش بزرگانه ايشالا مبارکش باد

راه بوشهر دور و دور، آب دريا شور و شور ما ميريم عروس بياريم چشم دشمن كور كور
بوي جوني، بوي جوني شونه ريشت طلا تو كه زن دادي به رودت هم حج و هم كربلا
لالي برای نوازش کودك

هان اي عزيز مادر اين قلب خسته ديگر
از غم رها لاي، لاي، لاي
كن شادمان لاي، لاي، لاي

از كودك يگانه، بشنو تو اين ترانه
مهرت به جان لاي، لاي، لاي
روح و روان لاي، لاي، لاي

غافل همه ز رازت تا پرورم به نازت
آرام جان لاي، لاي، لاي
سروروان لاي، لاي، لاي

غمخوار دلنوازت



در دورهٔ جوانی	نشناسی و ندانی	در بند این جهانی
شو مهریان لای، لای، لای		
مهرت به جان لای، لای، لای		
	گویش و ادبیات فرهنگ مردم دیلم و لیراوی	
مُ لالات ای کنم داغت نینینم	مُ لالات ای کُم رود عزیزم	
بپوش کفش و بفرما حونه مُ	للا للا گل راجونه مُ	
بده دستمال د هست یادگاری	بپوش کفش و بفرما روی غالی	
به آب زمزم و صابین لاری	بده دستمال د هست تا بشورم	
پلنگ من کُه بناله شیر و بیشه	مُ لالات ای کنم لاله همیشه	
پلنگ من کُه چه ای ناله	للا للا گل لاله	
بزر گت ای کنم یادت نیایه	مُ لالات ای کنم تو خوت نیایه	
بَوت رهته زن بگیره	للا للا گل زیره	
دَیت و غصه ای میره	دَیت آروم نمی گیره	
الهی هیچ دی داغ بچشه نینینه	مُ لالات ای کنم تا مه بشینه	
قضا دیر جمال مهوشت بو	مُ لالات ای کنم خدا خشت بو	
امیر المؤمنین را یاد کردم	سر کُی بلند فرباد کردم	
سلام و سید سجاد کردم	امیر المؤمنین یا شاه مردون	
کنیز (غلوم) حضرت معصومه باشی	مُ لالات ای کنم تا زنده باشی	
عزیزم و سفر خیری بیایه	مُ لالات ای کنم تا مه درایه	
قی بلگ و باد ای لرزم	عزیزم سفرم سیش ای ترسم	
محمد خاص رب العالمه	محمد سرور دنیا و دینه	
چراغ آسمون نور زمینه	محمد و خلائق جمله بخت	
علی من مجت و محراب دیدم	علی دیم علی من خَوْد دیدم	



چقه آدم دینداش مُ ایدوید م	علی دیدم سوار دل دلش بی
شتر گم کرده م بی می زنم بی	سر گُی بلند نی می زنم نی
گلی گم کرده ام شاید تو باشی	شتر گم کرده با بار کاشی
بوات اومه قطار مهسه	لا لا لا گل مهسه
که گل من زلفش کرد حونه	عرق من زیر زلفش دونه دونه
نصیب و قسمتم در کربلاک	امیر المؤمنین دردم دواک
بری مکتب و قرآن سیم بخونی	مُ لالات ای کنم نا سیم بمونی
همون شا هی که تیغش ذوالقاره	همان قرآن که آیش بی شماره
چمن تا پشت پا، گل تا به زونی	بهار اومد، زمین شد ارغونونی
بوات رهته من مجلس	لا لا لا ی گل نرگس
بوات رهته من اردو	لا لا لای گل گردو
درخت سیب و زرد آلو	لا لا لای لای گل آلو
یه نارناج و دو بکرویسی	لا لا لای لای دو لایسی
بوات رهته به سربازی ^{۳۷}	لا لا لای لای گل نا زی

ضرب المثل

همانند گویی برخی امثال فارسی در زبان مردم بوشهر مثلاً «پیری و صد عیب» که خود گرفته شده از این بیت شعر است جوانی نپذیرفته اند پیری و صد عیب چنین گفته اند همانند آن به گویش بوشهری آمده است:

که پیری آندن و صد عیب توشن دلم بهر جوانی در خروشن
چند ضرب المثل به گویش بوشهری و نظیر آنها در زبان فارسی
از بارک الله قبای کسی رنگین نمی شود = دست مریزاد کون کسی را نمی پوشد.
جنگ اول به از صلح آخر است. جرخیش بهز جرجیم است.



خدا نجّار نیست اما درو تخته را خوب به هم می‌اندازد
در مطابق درتا، لب لا یق دندان

العاقل یکفی الاشاره. عار دار اشاره، بی عار مناره

وقتی زور است سال سیزده ماه است وقتی چاره آشنا ننت نکردی سیش بگو عا موجونی
ابرش هیچ بینیم امرش چه شد (به صرف آمدن ابر باران نمی‌بارد)
اینقدر گذاشت که تف می‌بینه خیال می‌کنه پول است.

با یک من عسل نمیشه خوردش

پیل سفید دادم روزگار سیاه خریدم (نظیر زور دادم به التماس

نه جنگ لرون نه مُورَ عربون نه جنگ لرها خوب است و نه عزاداری عربها (شوشترا)
ور خرون چه کُه و نی چه زعفران اگر جلو خرها کاه بگذاری یا زعفران هیچ تفاوتی ندارد
(شوشترا)

آدم گدا و اینقدر ادا؟ آدم گدا چغذه ادا؟ (شوشترا)

خنده دل خوش مَخُو، گریوه دل تنگ خنده دل خوشی می‌خواهد، گریه دل غمگین (شوشترا)
در زبانهای محلی خلیج فارس و جزایر هم افکار لطیفی بصورت مثل وجود دارد.
چند نمونه آن را ذکر می‌کنیم.

بد خوت بشنامکه که بد مرتم اشنوشن

bade xo bešnow amk ke bade martom ašnovešš

بد خوت را همانجا بشنو که بد مردم را می‌شنوی

بد آبد و گو و دمنه زنه اخونه شوودنه

zan a xnaye šu vadamanे bad gu vadamanе bad a

(بد بر بدگو می‌ماند. زن در خانه شوی)

بد خو گته تف بر و برا بسَه را

(بدی کسان خود گفتن آب دهان را به طرف بالا انداختن است که به خود باز می‌گردد)

نونی که از سفره خواشاخرده از سفره مرتم ناشاخرده

nuni ke az sofraye xo ašā xarda az sofraye martom našā xarda

نانی که از سفره خویش توان خورد از سفره مردم نتوان خورد)



نون جو و گوش خو

none jow gose xow

(نانجو و گوش خواب – به معنی آرامش خیال و قناعت جهانی می‌ارزد).

شوم مجلسی بو بگونوم از ره اسی بو

šum majlesi bu begu noum azra asi bu

(شوهرم دارای نام و اعتبار و مجلس آراء و مشهور باشد بگذار نام از زیر ظرف فقیرانه سفالینی در آورم. بلند پروازی و تجمل پرستی و نامجوئی خانمها را می‌رساند.)

naye mard behtar az onke nâmard

نه یه مرد بهتر از وکه نا مرد

نه گفتن و نه جواب رد دادن مرد بهتر از آری گفتن و قبول نامرد است.

النگه و الکه نه انکته نه اکه

alanga o eleka ne ankate ne eka

(هم آنجا و هم اینجا- نه آنجا داری و نه اینجا)

همانگونه که ادبیات عامیانه و ترانه‌های مردم خلیج‌فارس میین فکر ایرانی و اندیشهٔ قوم آریاست. اشعار و نوشتۀ‌هایی هم که در لهجه‌های سواحل خلیج‌فارس و جزایر آن بوسیلهٔ گویندگان و شاعران این سامان با تقلید از سبک و وزن و بحر اشعار فارسی امروزی گفته شده است به همانگونه بلند و فصیح و دلکش است.^{۳۸}

مراسم طلب باران در بوشهر

مراسم استغاثة باران در بوشهر (دشتستان بزرگ)

هنگام خشکسالی در بوشهر مراسمی تحت عنوان قبای^{۳۹} دعا = قولی دعا qevelay deā برگزار می‌گردد.

يعنى خواستاران و مناجاتگران به قبله (سوی خدا) روی می‌آورند و از خداوند طلب باران می‌کنند. در این مراسم گروهی از مردم از پیر و جوان، پسر و دختر با فراخوانی دیگران، راهی قبله «دعا» می‌شوند. و چنین میخوانند:



میخیم بريم قولی دعا^{۳۹}

بلکم خدا رحمش بیا

سپس دیگران شعر گونه ها را زمزمه می‌کنند مانند:

ای خدا ما گشمنونه لنگ آسک کولمونه

ابزار همراه عبارتند از: یک لنگه از دست آس

دلو آبخوری از پوست چهار پایان مشک خالی توبره یا چیز دیگری مانند آن و چند شاخه چوب

درخت خرما و یک دانه مرغ کرچ

دیگران:

الله تو بره بارون

سی ما یه عیالدارون

آورتو آسمون نیسی

گندم تو زمین پسی

ترجمه:

می‌خواهیم به قبله دعا «خانه خدا» برویم. شاید خداوند به ما رحم کند و باران رحمت نازل فرماید.

خدایا ما گرسنه‌ایم لنکه دست آس بر دوش داریم، خدایا برای ما عیالداران باران بیار ابر در آسمان

نیست، بذر گندم زیر زمین پوسید.^{۴۰}

مراسم قبله دعا در بندر عباس و قشم با کمی تفاوت برگزار می‌شود.

مراسم طلب باران در استهبان

یکی از سنت‌های قدیمی استهبان مراسم دعای باران است که مانند مراسم طلب باران در خوزستان

می‌باشد که مانند مردم بوشهر این شعر آغاز می‌شود:

بیا بريم قبله دعا بلکه خدا رحمش بیاد

بقیه اشعار به شرح زیر است:

از دست گنه کارون الله تو بده بارون



الله، خدابارون ده	بارون بی پایون ده
بارون نمیاد بارون	از دست گنه کارون
شیر... ... چه می خواد؟	از خدا بارون می خواد
کاسه گلی سیاهه	امشو بارون میاوه
الله تو بدہ بارون	از بهر گله دارون
میشِ سوزِ گُر عَلَف	افتیده ت پشت لَف
دنبه برزگون می کنه ^۱	خدمتِ گُرگون می کنه ^۲

مراسم ماه گرفتگی (خسوف)

در بوشهر برای رفع ماه گرفتگی ظروف و ابزار فلزی را برمی‌داشتند و با آنها سر و صدا راه می‌انداختند تا «شاه زنگی» ماه را رها کند و این شعر را می‌خوانند:

شاه زنگی ماه ول کن تا بیاد سبیل پلنگی ماهه ول کن تا بیا^۴

مراسم برداشت خرمن غلات

برای اندازه‌گیری و برداشت محصول غلات در خرمن از پیمانه‌ای که اندازه آن معلوم باشد استفاده می‌شود. با هر پیمانه جمله‌ای از طرف پیمانه‌گر ادا می‌شود:

پیمانه اول: اول از نام خدا آیه بسم الله است.

پیمانه دوم: دوم از نام محمد که رسول الله است.

پیمانه سوم: سوم الله و محمد و على يار بس است، در کنج لحد خدا فریدرس است.

پیمانه چهارم: چارن چاری، چارن گل بهاری، بر چار یاری لعنت و بر دین محمد صلوات.

پیمانه پنجم: پنجاً پنجمی ؟ خدا دهد گنج بی رنجی.

پیمانه ششم: ششم شخص و بیش، برکت از خدا می خواهم.

پیمانه هفتم: هفت ؟ هزار بار، بر قد زیبای محمد صلوات.

پیمانه هشتم: هشتم، هشت هزار و هشتصد و هشتاد و هشت خشت طلا نصیب شد.



پیمانه نهم: نهم، نور محمد است و کرم، کرم مرتضی علی.

پیمانه دهم: مهر بستم، مهر بستم شرمسار، ای مرد مؤمن خدا، خدا باشد رضا.^{۴۳}

بازیهای بنادر و جزایر خلیج فارس

برای اجرای بازی باید به افرادی که میل بازی دارند خبر داده شود. برای این منظور به طریق زیر اقدام می‌شود:

ابتدا: چند نفر در میدان محل جمع می‌شوند و یکی از آنها عنوان اوسا داوطلب شده و صدا می‌زنند.

اوی، اوی؟ بچه‌ها با صدای بلند پاسخ می‌دهند: کی نومی؟ اوسانام یکی از بچه‌ها را که غایب است می‌برد. مثلاً می‌گوید: زاغو، نومی، بچه‌ها: چش بی؟ اوسا: باد بچه ش بی. بچه‌ها: بچه چه؟ اوسا: بچه گراز. بچه‌ها: چن تو کینش؟ اوسا: سیخ دراز.

بچه‌ها: سنگش بزن.

اوسا: نمی‌رسه.

در اینجا او کمی مکث می‌کند و یکه‌های می‌گوید: هوش بزن. در این موقع بچه‌ها، با هم محکم و یک صدا «هو» می‌زنند. این کار باعث می‌شود که بچه‌های دیگر هرچه زودتر خود را برای انجام بازی به میدانگاه محل برسانند.

در روزگار بسیار نزدیک به ما همه جشنها چون جشن‌های عروسی، یکی از آیین‌های ثابت «آیین چوب بازی» بود. اکنون تأثیر منفی صدا و سیما، ارتباط نیرومندتر با درون کشور و آنسوی آبهای دریای پارس، خود سبب از بین رفتن بسیاری از آیین‌ها گردیده است. برای بسیاری از جوانان کشور ما، انجام برخی از آیین‌های کهنسال خوش‌آیند نیست!! «چوب بازی» آینی است که یادآور «جنگ چوب» است. در این آیین چگونگی «تلاش» و «دفاع» به نمایش در می‌آید. در این آیین که فن «غافلگیری» ابزاری کار ساز و پایه‌ای است، تنها به کمک چوب می‌توان از خود دفاع کرد. این آیین تنها ویژه مردان نبوده است. زنان نیز با آن آشنایی داشته‌اند، هر چند امروز در دشتستان از چوب بازی در برخی از عروسیها عنوان سرگرمی استفاده می‌شود، اما عشاير سرتاسر



فارس و کهگیلویه و بویر احمد و خوزستان از این آیین بعنوان یک «ساختمان دفاعی» از خود بهره می‌برند «حرکت آهنگین» در این آیین حاکی از سابقهٔ دیرینهٔ آن می‌باشد.

بازی سلام سلام

تعدادی دختر دور هم جمع می‌شوند و روی قالیچه یا گلیمی می‌نشینند و چادرهایشان را روی شانه‌هایشان می‌اندازند. یکی از دختران که از دیگران بزرگتر است نقش مادر را بعهده می‌گیرد و در مقابل آنها می‌نشیند. دختر دیگری هم دلاله می‌شود و چند قدمی از محل بازی دور شده و دویاره بر می‌گردد. این جمله‌ها بین آنان رد و بدل می‌شوند که قسمت اول را دلاله و قسمت دوم را مادر جواب می‌دهد.

مادر	دلاله
------	-------

علیک سلام خالکی	سلام، سلام خالکی
-----------------	------------------

دختر نداریم خالکی	دختر مَخیم خالکی
-------------------	------------------

منون چه چیزی خالکی	قلمی مو بزن خالکی
--------------------	-------------------

قبول به بuous خالکی	قبولشون داریم خالکی
---------------------	---------------------

بووش به صحراء خالکی	بووش کجنه خالکی
---------------------	-----------------

چند روز و چند شو خالکی	ده روز و ده شو خالکی
------------------------	----------------------

چند سله نون او برد خالکی	ده کنره او برد خا
--------------------------	-------------------

بعد دلاله خدا حافظی می‌کند و می‌رود و چند دقیقه بعد باز می‌گردد.

علیک سلام خالکی	سلام، سلام خالکی
-----------------	------------------

بووش رسید خالکی	بووش قیلونه خالکی
-----------------	-------------------

پس از این بگو و وگو، دلاله یکی از دختران را انتخاب می‌کند. در این هنگام همهٔ دخترها چادرشان را از سر بر می‌دارند و شروع به رقصیدن و خواندن می‌کنند: دختر مخوم، دختر عطار مخوم، سیزن طلا دار مخوم.



بازی بوشهر

یکی از بازی های شیرین و رایج در بخش دیر بازی اشکله است: این بازی را بیشتر در عصرهای خنک فصل تابستان انجام می‌دهند. بدین طریق که کلیه بازیکنان داخل کوچه یا میدانگاهی جمع می‌شوند. آنگاه دستهای همدیگر را گرفته دایره‌وار می‌ایستند. سپس یک نفر بعنوان پیش‌خوان انتخاب شده، ترانه می‌خواند و بقیه بازیکنان ضمن اینکه بر خلاف جهت گردش عقربه ساعت می‌چرخند. پس از هر قدم که هماهنگ با ترانه برمی‌دارند دستهای یکدیگر را به شدت به طرف جلو پرت کرده، دست می‌زنند و جواب می‌دهند.

پیش‌خوان: اشکله جونم

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: دی ته بسونم

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: سنی زمسونم

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: اشکله مرا بر

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: ولات غربت

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: دلی نفتی ری سرم ریتو ای ریزم

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: همه تو تش می‌زنم غیر عزیزم

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: اشکله مهسم^{۴۴}

بازیکنان: اشکله

پیش‌خوان: ره گله بسم^{۴۵}



بازیکنان: اشکله

پیش خوان: موگوکی ناصرخانم سینه پنیری

بازیکنان: اشکله

پیش خوان: اشکله داغم

بازیکنان: اشکله

^{۴۶} پیش خوان دی میر باغم

بازیکنان اشکله باز، این بازی را با اشتیاق و سر و صدا ی زیادی انجام می‌دهند و در هر نوبت یک نفر را بعنوان پیش خوان انتخاب می‌کنند.

کلاچو kelâču

یکی از بازیهای مشغول‌کننده‌ای که در بین دختر بچه‌های خورموج مرسوم می‌باشد و آن را بیشتر در شباهی مهتابی انجام می‌دهند بازی کلاچو است.

ابتدا بازیکنان در کوچه یا میدانگاهی دور هم جمع می‌شوند، آنگاه دستهای هم‌دیگر را گرفته، آهسته آهسته می‌چرخند و یکی که بزرگتر از دیگران می‌باشد شروع می‌کند به خواندن و بقیه به او جواب می‌دهند:

کلاچو هی کلاچو ؟

هورا، هورا زنگی ؟

لپ جوی داشتم

پشت تلی کاشتم

^{۴۷} اووش دادم خشکاوی

^{۴۸} بارون اومه سوز آوی

^{۴۹} kaparak کپرک

عدد بازیکنان باید از ۸ نفر کمتر باشد.



از میان بازیکنان دو نفر بعنوان سلار انتخاب شده، دو بیله می شوند. آنگاه دایره‌ای به اندازه‌ای که نفرات یک بیله بتوانند بطور حلقه‌وار در آن باشستند کشیده می شود. سپس به حکم پر و خالی یکی از دو بیله طوری دستهایشان بر کول یکدیگر سرشان را کنار هم قرار می دهند که تقریباً خمیده در دایره‌ای قرار می گیرند.

در اینجا سلار بیله ای که در دایره هستند موظف است که مانع حمله بشود و نگذارد که بر پشت آنها سوار بشونند. بیله بیرونی حمله کنان و در حالیکه می گویند. کپروک، کپروک؟ kaperak سعی می کنند با غافلگیر کردن سلار بر کول نفراتش سوار شوند.

اگر کسی موفق شد که این کار را بکند، باید همین طور بر کول نفری که در دایره است باقی بماند تا فرصت پیدا کرده، خود را از دایره بیرون اندازد. اگر در حین خارج شدن از دایره سلار پایش را لگد کند بیله‌اش برند شده، بازی از نو شروع می شود. البته موقعی که یکنفر از بیله بیرونی بر کول یکی از نفرات داخل دایره سوار است بقیه افراد هم این حق را دارند که به حملات خود ادامه دهند. این حملات سبب می شود که نفری که سوار است زودتر خود را به بیرون پرتاب کرده، بازمانند بقیه بازیکنان به حمله ادامه دهد.

اگر سلار نتواند نفری را لگد کند، نفراتش می باشد در همان حالت، نفرات بیله دیگر را در هر مرحله سواری بدھند. این کار واقعاً عذاب‌آور است زیرا نفرات هیچگونه عکس‌العملی نمی‌توانند از خود نشان بدھند.

انواع دیگر بازیهای بوشهر

گوگو بازی

قلعه بازی (کودکانه)

سایه برده

پیل سنگ pil sang (بهر - عید)

گل بگیر شده

سَول sul (دخترانه)



پندکه چال

سول sul (پسرانه)

دار کیلی دار

اسب بازی (کودکانه)

خرمن چن من

قاب بازی

هله هله گرگ چمبری

سلم خاتم sallam xatam

سنگکی سنک چراغ

خروس جنگی

دختر شاه پریان

بیگ (beyg) بازی (دخترانه)

خیار گرگو

چینی بازی (دخترانه)

جهنم و بهشت

روایت خورموجی جهنم و بهشت

گترشی پا

هویچه

اشکله

کشتیر

سلام سلامون خاله تی

چیل چیل

اشعاری از غلامحسین بندر ریگی از شعرای قدیم بندر ریگ



بر سر خوان لشیمان هر که مهمان می‌رود
روی پشت خر بسی زربفت پلان می‌رود
به «جیمز» کاین نگار تو ز جور و اعتسافها
دو تیغ تیز ابروان کشیده از غلافها
زندز تیر مژه‌ها به سینه‌ها شکافها

خون دل لخت جگر او را شراب است و کباب
گر سر دوش افکند قاضی ردای سیم و زر
دهم به لندن این خبر به سیم تلگرافها
به کف بود ز گیسویش کمند‌ها طنابها

ز سوز عشق می‌پزد چه شعر خوشمزه
که شعر انوری برش چه ماهی شور بد فره
چه شد که می‌زنم کنون ز علم و فضل لافها^۵
ممکن است این اشعار زایدهٔ ذهن فردی از مردم عوام درباره حاج غلامحسین بندر ریگی بوده

بیا به طبع من نگر که از خیار و کمبزه
شیرین چه حلوا مسقطی لذیذ همچو خربزه
نه من نمی‌شناختم ز جور قند تر بزه
باشد.

ادبیات لری به گویش هند یجانی

جو^{۵۲} مه سوز او مدد گذشت خواستم^{۵۳} بمیرم^{۵۴}
دیدم^{۵۵}ش، بی صفتی مهرش بُریدم^{۵۶}
خرآمه^{۵۹} دو لاخچه‌ای^{۶۰} برده قشم^{۶۱}
هر دو دست انگشتتری زیر سرم بید^{۶۲}
نه دَسْم^{۶۷} بش ایرسه^{۶۸} نه چو کلاکم^{۶۹}
بنُم کوک^{۷۲} سَرِبال دُدَر^{۷۳} تو وردار^{۷۴}
او رو^{۷۷} لُف ایخوره^{۷۸} مله^{۷۹} ندونم^{۸۰}
تُف قید و صفتیش چه بی وفایه^{۸۱}
گوشواره دو لاخچه‌ای بید^{۸۲} زیر میناش^{۸۳}
منه خُویه مرتیه از جا پریدم^{۸۴}

سیدم، سید محمد درویش پیرم^{۵۵}
صب^{۵۶} سَلَوم، پسین سلوم یارمه^{۵۷} ندیدم^{۵۸}
شاه مشد^{۵۹} حیامه ریت^{۶۰}، بده مَزیتم^{۶۱}
دوش یه خویی^{۶۲} دیدمه شیرین^{۶۳} بَرم بید^{۶۴}
یه گلی^{۶۵} دومن^{۶۶} کمر کرده هلاکم^{۶۷}
ور دارم^{۶۸} دو لول^{۶۹} سه بِرم به کهسار^{۷۰}
زنگل^{۷۴} او تای^{۷۵} روی مُوابی خوتونم^{۷۶}
نى ترم بانگش کُنم نه خوش ایایه^{۷۷}
دی بلال^{۷۸} دیلمه طاس گندمی باش^{۷۹}
دوش یه^{۸۰} شوامشو دو شو یا رمه ندیدم^{۸۱}



محمد آذری شاعر جنوبی... از آهنگ غمگین شروع سخن می‌گوید و موج سبز گندم زار، از رود
موند تا کوچه‌های ساکت مغموم روستاهای از او می‌خوانیم:
بگذار ترانه بخوانم
بگذار ترانه بخوانم برای پرستو ها
که آواز غربتشان در فلق جاری است.
برای «مندال عبره ها و بزرگاله ها»
که دره ها را آذین بسته اند.
برای بازیار ها
که صدای شروع شان از گندم زار می‌خیزد
و مشکه‌ایشان زیر بافه ها
انتظار لبهای تشنه است
بگذار ترانه بخوانم
برای روستایی جنوب
که گاو آهنگ از خشکی زمین فریاد می‌کند
برای ماهی گیرها
که گرگور های خالی را هدیه آورده اند
بگذار تا بخوانم.^{۸۵}

چند دویتی جنوب ایران

درود آن شه لولک گویم	اول نام خدای پاک گویم
ز جور گردش افلاک گویم	چو مجنون می‌روم در کوه و صحراء
به دست داره قلمدون طلا را	محمد نقش مینداز هوا را
مگر آهو شده رفته به صحرا	سه پنج روزه که یارم نیست پیدا
مگر ماهی شده رفته به دریا	چو مرغی دشت و صحراء را بگشتم
به شربت خانه کنج لبان	به والله، به تا لله گل به جانب



همان شرطی که باشم با غانت	به طاق ابرویت من گل بچینم
هوای بوسه چیدن دارد ای دوست	دل مو میل دیدن دارد ای دوست
گدا، میل خریدن دارد ای دوست	اگر بوسم لبانت می فروشی
زنم زانو نشینم در اطاقت	شوم کفتر بگردم دور باخت
ببوسم حلقه زرد دماغت	زنم زانو به زانوی بزرگان
یکی مانند او همتا نباشد	گلی دارم که در دنیا نباشد
جز او شافع فردا نباشد ^{۸۶}	نوشته بر سر ش نصر من الله

شعر کوتاهی به گویش کهگیلویه و بویر احمد

ایگن همه برابرن
 اما خه مردم نه خرن
 هم ای بینن هم ای فهمن
 هم ارکه خاسن ای ترن
 بیان دس و یکی کن
^{۸۷} چاری سی بی کسی کن.

دو بیتی خوزستان

بیو لب بر لمون^{۸۸} تا نمیرم
 از اون بوی خوشت آروم بگیرم
 از اون بوی خوشت رفتار خوبت
 جوون گردم اگر صد ساله پیرم
 بیو جونم که جونت بی بلا بو
^{۸۹} تن ناز پرورت دور از بلا با
 الهی یا الهی یا الهی



سر راهت در آد مار سیاهی
 اول بر من زنا^{۹۰} که عهد بستم
 دوم بر تو که خیلی بی و فایی
 عزیزم راه رفتارت مرا کشت
 ترنج غبعت، خالت مرا کشت
 ترنج غبعت، سیب زنخدون
 صدای میل خلخالت مرا کشت^{۹۱}

یک ترانه از محمد غلامی
 بیا فایز سرود عشق سر کن
 زنو سوز درونم بیشترکن
 بیا کوله باری از دو بیتی
 جهانی راز عشقم با خبر کن^{۹۲}

دو بیتی بوشهر
 رفتم سر کوه به دیدن بزغاله
 دیدم ز نکو سیرمه به جشن می ماله
 گفتم ز نکو سیرمه چه معنا داره
 گفت: شُورَم رفت سفر مغز سرم می خاره

ترانه زنان در عروسی	کاکو جونیم زد به دریا
ترک اسبش آب گرفت	سوریا گوین مبارک
کار ما انجوم گرفت	



از خدایه‌ی وايه دارم
با د رو دریا بیاد
کاكو جونیم میره حجله
شاد و خرم در بیاد

راه بوشهر دور، دور
آب بوشهر شور، شور
ما میریم عروس بیاریم
چشم دشمن بشه کور

قد شمشادی می خواد
زن شیرازی می خواد^{۹۳}
کت و شلوار گواردین
لچ گرفته کاكو جونیم

نمونه‌ای از اشعار به گویش شوشتری
دارم ای بی سر و پا آزت^{۹۴} م آمروز گله دارم
کله
که نگردی به سرو پا یکی گوش و

بایمی آسجه رُتم و تد آهر سر محله
ور بچه کُچکُم آسجه نگردی د گله
نه تن هرزه بی دین که نداریم تُقله
آ خجالت تُسیه ری پنوها یه سُکله
مَی ندوُتم تُهمونی که به مین

جومهه تنبون و قبوی نوی آدادیم بید
ور خُودم آر خُلقی آی تو نگردی قیمت
یار هُوتُم که دو صد کاره ی خر ما بکاهم
دلبرم هونه که محشر آریش روشن بُو
یه خیالت که آنوم تُم خیلی ب ترسُم
بُقله

- [حسن] روزِه شو گردی، نگردی فُرْکی
۱- ای بی سر و پا [ای دنیا] من آمروز از تو گله دارم، زیرا کلاهی به سرم و کفشه به پایم
نگردی
۲- اگر پیراهن و پیزامه نویی به من داده بودی چرا (برای چه) بادام فروش و از کوی و برزن مرا
دبال کردی
۳- برتن من فقط یک قبا است. اگر تو نگفتی به درک چرا لباسی بر تن بچه کوچک من نگردی؟

۴- من یار آن کسی هستم که دویست سبد خرما به من می‌دهد، نه یار تو هرزه بی دین که به من حتی یک خرما ندادی.

۵- دلبر من آن کسی است که محشر از صورت او روشن می‌شود [منظور حضرت علی (ع)] توی سیاهروی از خجالت یک گوشه پنهان شو [منظور دنیا] است.

۶- آیا خیال می‌کنی که من از نام تو خیلی می‌ترسم، مگر نمی‌دانی که تو همان کسی هستی که میان کشتزارهای باقلا قرار می‌دهند [تو مترسکی]

۷- [حسنا] روزت را شب کردی (یعنی روز را به پایان رساندی) فکر نکردی برای قبرت شعله‌ای نگرفتی.^{۹۴}

دو ترانه: هندیجان، شادگان و ماهشهر^{۹۵}

تو و من

منم ستاره می‌شم دورت می‌گردم	تو که ماه بلند آسمونی
منم ابری می‌شم روت و می‌گیرم	تو که ستاره می‌شی دورم می‌گرددی
منم بارون می‌شم تن، تن می‌بارم	تو که ابری می‌شی روم را می‌گیری
منم گل می‌شم پلوت می‌شینم	تو که بارون می‌شی تن، تن می‌باری
منم بلبل می‌شم واست می‌خونم	تو که گل می‌شی پلوم می‌شینی

بارون بارون

دیشب که بارون او مد	یارم لب بوم او مد
رفتم لبس بیوسم	نازک بود و خون او مد
خونش چکید تو باخچه	یه دسته گل در او مد
رفتم رفتم گلش بچینم	پر، پر شد و ورود
رفتم پرش بگیرم	آهو شد و صحرا رفت
رفتم آهو بگیرم	ماهی شد و دریا رفت



دیدمک

دیدمک پرنده کوچکی است که اطراف روستاهای می‌خوابد و شبها اگر دزدی به ده نزدیک شود به هوا می‌پرد و می‌گوید دیدمت، دیدمک و با این کار مردم را از خواب بیدار می‌کند تا از اموال و احشام خود محافظت کنند. در استان کهگیلویه و بویر احمد و ممسنی به دیدمک تیتر مُشك یا تی تی سهمبر می‌گویند. اصطلاح دیدمک را در استان بوشهر به کار می‌برند. نام فارسی این پرنده خروس کولی است.

بازا مشو دیدمک از نو چته	هی مدد کم کن خفه کردی خُوته
داد و بیداد از بسی کردی که خلق	پاره وابی هی چه بد دیدی و حلق
سی چه هر بالاو دومن می کنی	مث دی کر مرده شیون می کنی
شک ندارم دیدمک دز دیدیه	ایقه تو هول و ولا افتیدیه
ریم نه ویبووت بگم کردی کرم	سر صدا کمتر بکن بردي سرم
وت نمی گم هر چه دیلی هیچ نگو	مثل باقی فکر دزدیدن نبو
وت نمی گم غرمن غوغامکن	یا که ای نامرده رسوا بکن
نیتم نی تا که دل سردت کنم	رت بگیرم سرخی و زردت کنم
دیدمک دادی خبر دیست طلا	هم کجیک قربونتا بو هم طلا
هر چه هسی پا شلک والبو فدات	صد قبا سوزک گلا بد زیر پات
دیدمک کارت ڈرُس بانگت قشگ	قسمت خصمت نبو غیر از فشنگ
مرغ نیت صاف مث خوم بی ریا	جی تشكر داره ایثارت اما...!
مث کسی که بر کنه تو سون تشی	زحمت بی فیده داری می کشی
آخه دز یکی، دوتا نی دیدمک	تا فراریشون بدیم پس هی کمک
وسو که دز مثل غولک بی گذشت	بین خوش تا آدمی شک بی گذشت
ایسو ای سیل دزو دارش کنی	سیل کفش و کوت و شلوارش کنی
سیل رفتن مسجد و خوندن دعاش	میل گُرپا نشستن و دَسل هواش



خوت بگو صد گرگ ای زه قد حیون
 خوب وختی نیسه تو صد تا یکی
 دیدمک امروزه دارا تا فقیر
 دیدمک مردی ولایی مهر مُرد

وش چه کاری ورمیا تنها چپون
 ساده تر از خوم، کمک می خی ز کی ؟
 پاک دزدن نیسی لاشون دز بگیر
 گرگ خُش سگ قوم و خویش وا بیدنِ

حرص ورمون هر چه خوبی بید بُرد
 دیشیمن سر سخت میش وا بیدنِ
 مشک ترنوندون نونی تیله کرد
 گر به از بس پس صحابش حیله کرد

زر سویلش کرده مجلس بر قرار
 پیدن از بس داد و دس تندی که مار
 روز دیندی مال دزدی می دون
 دیدمک اینگل که بینی شو خوون

بیشه شودز ایتری پیدا کنی
 روز اگر چیشت مث مو واکنی
 بینه طالب روز روشن یدر غه دز
 نصف شو شو گرد اگر بینی تو دز

دز زیاد وا بیه دبالش نکرد.^{۹۱}
 ها، کلا بی خود نکو پولاد سرد

سید طالب هاشمی

باورها

- ۱- اگر کسی مار در خواب ببیند ثروتمند می شود.
- ۲- اگر پسر بچه ای روی طاقچه برود، مرغ جاوی یکی از اهل خانه بال بگشاید بنشیند، کودک شیرخواری را روی دست نگه داشته پای راستش را بالا نگه دارند، دختر بچه ای خود سرانه خانه را جارو کند مهمان می آید.
- ۳- اگر کف دست راست کسی بخارد، نشانه گرفتن هدیه است و اگر کف دست چپ بخارد، نشانه جنگ و ستیز است.
- ۴- اگر لنگه کفشه بروی لنگه دیگر سوار شود، حتماً مهمان می آید یا نشانه مسافرت صاحبخانه است.
- ۵- اگر آینه ای بشکند، اهل آن خانه باید متظر واقعه ناخوش آیندی باشند.
- ۶- اگر پسری موقع تولد دنдан داشته باشد، وجودش موجب لطمہ جانی برای پدرش می شود.



۷- اگر کسی در خواب مرغ و ماهی یکجا ببیند به ثروت و مقام بزرگی می‌رسد و اگر خواب ببیند که عروسی می‌کند، عزاداری برایشان پیش می‌آید.^{۹۷}

۸- هر گاه کلاع به هنگام روز بر روی فضای خانه کسی ظاهر شود و قار قار کند، اگر زن صاحبخانه سفر کرده‌ای در راه داشته باشد فوراً می‌گوید: چنگت طلا، پات حنا، امشب سفر کرده ما میا و در بند آخر نام فرد مورد نظر را می‌برد.

۹- هر گاه وقت شب، کسی از زیر درخت عبور کند باید صلووات بفرستد چونکه شیطان در آنجا جا گرفته است.

۱۰- درخت خرما را نباید قطع کرد، زیرا مثل این است که جانداری را بی‌جان کرده باشند.

۱۱- خوردن ماست و ماهی و کاهو با هم، خوب نیست و باعث بیماری پیسی (برص) می‌شود.

سه چیز داریم تباہی کاهو و ماست و ماهی

اگر اینخی (می‌خواهی) بکنی تباہی بخر (بحور) ماست با ماهی

چیستان

هندیجان، ماهشهر، شادگان

دو روایت از چیستان درباره قلیان

آبی میون سنگ، داری میون آب، سبزی میون دار، سرخی میان سبز آتش اندر آب هرگز دیده‌ای؟ ماه در مرداب، هرگز دیده‌ای؟ این بزرگیها که کردی در جهان، پسته در عناب هرگز دیده‌ای؟

دو روایت از چیستان درباره آسیاب

ازدهایی که خارپشت بود، حرفهایش بسی درشت بود، می خورد روزه همه مردم، شکمش در میان پشت بود.

الا کلنگ یزّی (یزدی)، نه خون می خود نه سبزی، آب می خورد فراون، نونشو می ده به مردم.
آب را بر سر زنی سر نشکند خاک را بر سر زنی سر نشکند مالش دهی تا گل شود



قالب زندنی خشتش شود کوره نهی آجر شود بر سر زنی سر بشکند^{۹۸}

نفرین

نفرین که نوعی دعای نا به خیر در حق یکدیگر است، پیشینه‌ای بسیار کهن دارد و به نحوه تفکر انسان ابتدایی در آغاز تاریخ بشریت برمی‌گردد و مرکب از حرف نفی «نه» + آفرین است. معمولاً نفرین تنها ابزار افراد ناتوان و مظلوم می‌باشد. البته گاهی افراد بدجنس و کینه‌توز و حسود هم به دیگران نفرین می‌کنند.

چند نفرین رایج در بوشهر

- ۱- برو که نه واگردی (برو که بر نگردی)؛
- ۲- خدا ازت نگذره اینشاء الله؛
- ۳- گور گور بدوى اینشاء الله؛
- ۴- خیر نینی اینشاء الله؛
- ۵- نَتْ حجله سیاه سیت بینده (مادرت به جای حجله عروسی، حجله سیاه برات بینده).

سوگند

در مناطق جنوبی و سواحل خلیج فارس مردم به خدا، پیغمبران، امامان، خورشید، احاق، دانه بیشمار غلات، مردگان و عزیزان خود سوگند یاد می‌کنند.

چند سوگند از بوشهر

- ۱- به این دونه بی‌شمار قسم (بیشتر بر سر سفره غذا چنین می‌گویند و منظور از دانه بی‌شمار دانه غلات است)؛
- ۲- به سید الشهداء قسم؛
- ۳- به جدهات فاطمه زهرا قسم (به سادات چنین می‌گویند)؛
- ۴- به این نور چراغ قسم.^{۹۹}



دشنام

- ۱- تخم اجل؛
- ۲- تخم نه بسم الله؛
- ۳- سر ته بتراش، سوار گو زردت کن (سرت را بتراشند و سوار گاو زردت کنند) ناسزای زنان در حق یکدیگر.^{۱۰۰}



شباخت کلمات در گویشهای لاری، بهبهانی، لکی، بویراحمد و کهگیلویه و دشتستانی

دشتستانی	بویر احمد	لکی	بهبهانی	لاری	فارسی
-	ārbiz آربیز	ārbiz آربیز	ārbiz آربیز	ārbiz آربیز	=غربال آروبیز
ārme آرمه	ārmun آرمون	-	-	ārma آرمه	آرزو - ویار
āsak آسک	āsak آسک	-	-	-	دست آس
arjen ارجن	arzen ارزن	arjen ارجن	-	-	ارژن
šekastan شکستن	eškahsan اشکهسن	-	-	-	شکستن
-	aftow افتو	-	aftow افتو	aftow	آفتاب
-	ambor امیر	ambol امبل	ambor امیر	ambor امیر	انبر
owr اور	owr اور	or آر	-	-	ابر
owsār اوسار	owsār اوسار	ausār اوسار	-	-	افسار
bard برد	bard برد	-	-	bard برد	سنگ
belāza بلازه	berrāza برآزه	bilāča بیلاچه	-	-	شعله آتش
belika بلیکه	belika بلیکه	bilakce بلکچه	-	belak بلک	سوسو
boā بوآ	bow بو	boā بوآ	-	boā بو	پدر
beitala بیتلله	beital بیتل	beitāل بیتل	-	-	بیمار
pār پار	pār پار	pār پار	-	-	پارسال
parsom پرسمن	parsom پرسمن	-	-	-	آردی که به چانه خمیر می زند
pasandari پستاندری	pasandari پستاندری	-	-	-	عقب
pasin پسین	pasin پسین	-	-	pasin پسین	عصر
pišuni پیشونی	pišuni پیشونی	-	-	pišuni پیشونی	پیشانی
tofka تفکه	tofka تفکه	-	-	tofka تفکه	تف، آب دهان
tow تو	tow تو	tow تو	-	tow تو	تب
towar تور	towar تور	towar تور	-	towar تور	تیر



شروعه‌خوانی

یکی از زیباترین آئینهای دشتستانی «آئین شروعه‌خوانی» است. شروعه‌خوانی ویژه دشتی و دشتستان است. بی‌گمان شروعه‌خوانی دارای پیشینه‌ای کهن‌سال است. «شروعه» به خواندن دویتی محدود می‌شده است... شروعه خوانان به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه حرفه‌ای و گروه غیر حرفه‌ای. حرفه‌ای‌ها بیشتر در انجمن بزرگان شروعه خود را می‌خوانند اما گروه غیر حرفه‌ای برای سایر مردم در بعضی از بخش‌های دشتستان آئین شروعه‌خوانی همراه با «نی هفت بند» است.^{۱۰۱}

فایز سراینده اشعار غم انگیز به نام شروعه

دشتستان بزرگ سرزمین نخل‌های بلند، کوههای سر به فلك کشیده و مغور و دشت‌های فروتن و وسیع است.

«دشتستان» بزرگ با فراز و نشیب‌های فراوان و با مناطقی با نامهای گوناگون، حرارت، تفتگی و آفتاب سوزان را در خاطره‌ها زنده می‌سازد. نام «بوشهر و دشتستان»، «برازجان»، «کازرون» یادآور مبارزات دلاورانه و پرشور مردمان این سامان است. نامهای «باقرخان و احمدخان» در عهد ناصری و نامهای «رئیس‌علی دلواری، شیخ حسن خان چاکوتاهی و زائر حضرخان اهرمی» همه نامهایی هستند که بر تارک این مرز و بوم همچون خورشید می‌درخشند. در دهه‌های اخیر نویسندهای و شاعرانی از این خطه هنرپرور، از این زادگاه سلحشوری و دلاوری برخاسته اند که برخی از آنان به شهرت جهانی رسیده اند. از عهد ناصری تا انقراض قاجار دیوانهای اشعاری از شاعران این سامان به جا مانده است که در «دشتستان» صاحب نام و آوازه شده‌اند. اما از میان اینهمه بزرگان شعر و ادب هیچ‌یک مانند فایز در دلها جا نگرفته است. آنچه در بلند آوازه ساختن «فایز» جای تردید نمی‌گذارد، مala مال بودن شعر فایز از دردها، ناکامیها، عشقها و در یک کلام زندگی مردم درداشتنی ماست که با زبانی ساده و همه فهم و دور از ایهام به گوش آنان می‌رسد و در دلها آشیان می‌گزیند.

دویتی‌های «فایز» تنها به شخص او تعلق ندارد. دویتی‌های «فایز» خصوصی نیست. تا آنجا که می‌توان تصور کرد، دویتی‌های نه سروده او که سروده مردم است. غم و شادی «فایز» غم و شادی هزاران مرد و زن است که در نفیر ترانه‌های «فایز» می‌نالند. فریادهای مردم از گلوی



دوبیتی‌های «فایز» به عرش می‌رسد. آنان به خواندن فایز امیدوار یا نامید می‌شوند، می‌خنند و می‌گریند و فریادشان از دشتی و دشتستان می‌گذرد، سراسر «فارس» حتی آن سوی مرزهای «فارس» را درمی‌نوردد، ... خواندن این دوبیتی‌ها در مایه دشتی که در جنوب «شروه» خوانده می‌شود و خوانندگان را شروه خوان می‌نامند و مردم فارس و دیگر نقاط ایران آنرا به نام آواز دشتی تا دشتستانی و می‌شناسند، در همه جا آتشی از شور و عشق شروه خوان و گلبانگی از نغمه و نوا به پای می‌سازد.

... شروه... وقتی که از حنجره آوازخوان جنوب برمی‌خیزد و با دوبیتی‌های فایز و دیگر دوبیتی‌سرايان این سامان درمی‌آمیزد درد مشترک مردم را به آسمان، به کهکشان، به بیکران می‌رساند.^{۱۰۲}

آقای علی باباچاهی درباره فایز می‌نویسد: «وقتی سخن از جنوب و از شعر و شروه به میان می‌آید. بی درنگ نام فایز به عنوان یک شاعر در دمندر تداعی می‌شود». اگر تخلص فایز از اشعارش حذف شود، این ترانه‌ها از دوبیتی‌های فولکوریک قابل تشخیص نیست.

... باباچاهی «اینگونه اعتراض غیر مستقیم به پاشتی‌ها و نامردمی‌ها تلقی می‌کند. فلک از گردشت دارم شکایت شکایت دارم از تو بی نهایت تو دائم بر سر کینی به خوبان ولی با ناکسان داری حمایت

... فایز بطور قطع و یقین با فراز و نشیب‌های فراوانی دست به گریبان بوده است و آن همه در شعرش انعکاس یافته است. چه برخی از ناکامیهای انسانی به گروه و طبقه خاصی تعلق ندارد، همگانی و فraigیر است، درد مشترک است و فایز هم می‌تواند منادی برخی از دردهای مشترک انسان باشد.

مراسم سوگواری

سوگواری ماه محرم در شهرهای بندر ماهشهر، شادگان و بنخشها و روستاهای تابعه:



آداب و رسوم سینه‌زنی و نوحه‌خوانی بنادر هندیجان و ماهشهر که مقتبس از بوشهری‌ها و بهبهانیها است، با کمی تفاوت به گونه‌ای همسان اجرا می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. جزیره خارک، رضا پور زاهد، چاپ امیر کبیر اهواز، مهر ماه ۱۳۵۱، ص ۹-۱۱.
۲. سمینار خلیج‌فارس، دکتر احمد افتخاری، جلد دوم، زبانهای محلی و فولکلور خلیج‌فارس، ص ۲۲.
۳. فرنگ گویش دشتستانی، گویش سرزمین دلیران، دکتر داریوش اکبرزاده، ص ۱۴.
۴. سمینار خلیج‌فارس، همان، ص ۲۳-۲۵.
۵. سمینار خلیج‌فارس، همان، ۱۳۴۲، ص ۱۲۶.
۶. سمینار خلیج‌فارس، همان، ص ۱۲۸-۱۲۹.
۷. یعقوب غفاری، شناسنامه ایلات و عشایر کهگیلویه و بویر احمد، ص ۱۳۴.
۸. یعقوب غفاری، نمونه‌ای از اشعار محلی مردم کهگیلویه و بویر احمد و شرح کوتاهی از زندگی (کی لهراس)، ص ۱۵-۱۷.
۹. سه پایه که مشک به آن آویزان می‌شود.
۱۰. بود
۱۱. گاهگاهی
۱۲. زمین‌ها
۱۳. آبشار روی عامری
۱۴. بود
۱۵. محمد علی خان آخرین خان دهستان لیروای در لیلتین.
۱۶. آغا خان، خان منطقه لیروای مقرآن در روستای حصار.
۱۷. روستاهای
۱۸. یعقوب، غفاری، تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویر احمد، نشر گلهای اصفهان، ۱۳۷۸.
۱۹. مجموعه اشعار شوقی، شرح احوال و تقدیم آثار او، گرد آورنده خیرالله محمدیان، ص ۸۰ و ۹۲ و ۱۴۱.
۲۰. ویران شود
۲۱. از وسائل ششم زنی
۲۲. صخره
۲۳. باد جنوب
۲۴. چاشت، ناهار
۲۵. نوعی گل که با آن کلاه درست می‌کنند.
۲۶. برای
۲۷. از وسائل آسیاب آبی
۲۸. آسیابان
۲۹. لوك، اشتهر نربزرگ



۳۰. نخلستان
۳۱. برگ نخل
۳۲. مندو مظهر آدم و امامانده است.
۳۳. ولایت، ده، روستا
۳۴. نوعی رستنی خوردنی مخصوص زمینهای شورهزار.
۳۵. نوعی داروی محلی
۳۶. فرهنگ و گویش دشتستانی
۳۷. الله کرم لبر اوی، گویش و ادبیات، فرهنگ مردم دیلم ولبر اوی، انتشارات پازینه، ۱۳۸۰، ص ۳۳۴-۳۳۲
۳۸. اقداری، همان، ص ۱۳۰
۳۹. حیدر عرفان، نخلستان در استان بوشهر، دشتستان بزرگ، انتشارات اطلاعات تهران، ۱۳۷۴، ص ۵۴-۵۳
۴۰. آل ابراهیم، محمد رضا، فرهنگ مردم استهبان، چاپ اول، ۱۳۸۵، انتشارات بسته باز استهبان، ص ۲۱-۲۰
۴۱. فایز، دویتسی سرای جنوب، بنیاد ایران‌شناسی، شعبه بوشهر، به کوشش عبد‌الکریم مشایخی، چاپ اول، ص ۱۲۱
۴۲. احمدی، همان، ص ۸۳-۸۲
۴۳. خوشکله مستم.
۴۴. راه گله را بستم.
۴۵. مادر امیر باغ است.
۴۶. آبش دادم خشک شد.
۴۷. باران آمد سبز شد.
۴۸. بوشهر از روستای علیوند برازجان به روایت از علی بابا خانی، ص ۶۸-۶۶
۴۹. می‌گویند حاج غلامحسین در اثر عشق به یک دختر ارمنی که نامزد فردی خارجی به نام جیمز بوده است این شعر را سروده است.
۵۰. رکن زاده، آدمیت، حسین (دانشمندان و سخن سرایان فارسی) تهران، خیام، ۱۳۳۷، ص ۲۶۲
۵۱. امامزاده
۵۲. جامه سبز
۵۳. خواستم
۵۴. صبح
۵۵. یارم را
۵۶. امامزاده ای در هندیجان
۵۷. روی
۵۸. قدرت و توانایی
۵۹. زیور، گوشواره‌ای مانندی است که زنان به بینی خود می‌آویزند.
۶۰. دو شاخه ای
۶۱. قوت، خوراک
۶۲. یک خوابی دیده ام
۶۳. اسم یار
۶۴. بود



۶۵. مقصود معشوقی
۶۶. پایین
۶۷. دستم
۶۸. می‌رسد
۶۹. چوب بلند سر خمیده
۷۰. بردارم
۷۱. تفنج ساچمه‌ای دو لوله سیاه
۷۲. کبک
۷۳. دختر
۷۴. زنها
۷۵. آن طرف رودخانه
۷۶. با شما هستم
۷۷. آب رود
۷۸. می‌خوره
۷۹. شنا
۸۰. می‌آید
۸۱. منظور پارش می‌باشد.
۸۲. می‌بود
۸۳. مقننه اش
۸۴. دیشب
۸۵. عبدالکریم مشایخی، فایز دویتی سرای جنوب، ایران‌شناسی شعبه بوشهر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۲۲۵.
۸۶. کعاني، همان، ص ۸۸
۸۷. غفاری، همان ص ۳۲.
۸۸. ون = بگذار
۸۹. با = بادا
۹۰. زنا = زند
۹۱. فرهنگ عامه، سال چهارم آموزش متوسطه فرهنگ و ادب ۲، ص ۲۳۶ - ۲۳۵.
۹۲. دویتی‌های فایز، ص ۲۳۷
۹۳. ترکانهای زبان، مجموعه واسونکها، فاطمه طاهری، ص ۴۲، ۵۵ و ۳۷.
۹۴. گویش شوشتاری، همان، ص ۱۱۰ - ۱۰۹.
۹۵. کعاني، همان، ص ۴۷۹ - ۴۷۸
۹۶. کعاني، همان، ص ۴۹۶ - ۴۹۵
۹۷. کعاني، همان، ص ۴۸۴ - ۴۸۲
۹۸. احمدی، همان، ص ۱۳۲.
۹۹. همان.
۱۰۰. داریوش اکبرزاده، فرهنگ گویش دشتستانی، انتشارات پازینه، ۱۳۸۱، ص ۲۴.



۱۰۱. گرگین پور، فرهاد، از مآنتی تاتوللی: مختصری از اوضاع و احوال اقلیم فارس از قرن ۱۴ تا سال ۱۳۳۲، چاپ اول، ص ۱۳۸۵.
۱۰۲. باباچاهی، علی، شروع سرایی در جنوب ایران، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۸، مرکز فرهنگی انقلاب هوری، ص ۶۷.

منابع

- آل ابراهیم، محمدرضا، فرهنگ مردم استهبان، انتشارات سیته بان استهبان، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- احمدی بوشهری، عبدالحسین، سنجستان به عتماید و رسوم عامه مردم بوشهر، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- اکبر زاده، داریوش، فرهنگ گویش دشتستانی گویش سرزمین دلیران، انتشارات پازینه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- پور زاهد، جزیره خارک، چاپ امیر کبیر اهواز، ناشر مؤلف، ۱۳۵۲.
- حمیدی، جعفر، بندر ریگ، انتشارات پرشکوه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- خلیفه‌زاده، علی‌رضا، هفت شهر لیراوی و بندر دیلم، انتشارات شروع، بوشهر، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- سفرنامه بین و هوسه، ترجمه محمد حسن خان اعتماد‌السلطنه به تصحیح میر هاشم محدث، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- صغیری، ایرج، خالونکیا، ناشر تهران سروش، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- طاهری، فاطمه، ترانه‌های زبان عمومه و آسونک‌های شیراز، نشر ثالث تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- عرفان، حیدر، نخلستان در استان بوشهر (دشتستان بزرگ)، انتشارات اطلاعات تهران، ۱۳۷۴.
- غفاری، یعقوب، شناسنامه ایلات و عشایر کهگیلویه و بویراحمد، نشر روایت، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- غفاری، یعقوب، نمونه‌ای از اشعار محلی مردم کهگیلویه و بویراحمد و شرح کوتاهی از زندگی «کی لهراس» چاپ امیر یاسوج و ناشر مؤلف، ۱۳۶۲.
- فاضلی، محمد تقی، فرهنگ گویش شوشتری، انتشارات پازینه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- فراشبندی، علیمراد، تاریخچه حزب دمکرات فارس، انتشارات اسلامی ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۵۹.
- کعنی هندیجانی، عبدالحیم، تاریخ و جغرافیای سرزمین کهن با تمدنی دیرینه از ارجان، قبان هندیجان-ماهشهر-شادگان، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- گرگین پور، فرهاد، ازق آتنی، تولی انتشارات پازینه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- لیراوی، الله کرم، گویش و ادبیات فرهنگ مردم لیراوی و دیلم، انتشارات پازینه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- مجتبه‌زاده، پیروز، جغرافیای تاریخی ضلع فارس، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۴.
- محمدیان، خیر الله، مجموعه اشعار و شرح احوال میرزا اشرفی، ناشر اندیشه کهن، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- مشایخی، عبدالکریم، بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر، فایز، دویتی سرای جنوب، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- هاشمی تنگستانی، جلال، بازیهای محلی استان بوشهر و بنادر و جزایر خلیج فارس، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان بوشهر، چاپ اول، آبان ماه در {۱۳۵۶}، {۲۵۳۶}.
- همایش (سمینار) خلیج فارس، جلد دوم، اداره کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۲.